

(در گذر گاه ای تاریخ)

نمایشنامه

آدمها :
اشرف خان
زندانبان
پاسبان

زمان : دوران زمامداری امیرحبیب الاخان .

مکان : زندان ارگ کابل .

بیان صحنه :

زندانبان با ناراحتی و عصبانیت در اتاق میگردد و بدون وقفه با چوب تعلیمی دست داشته به موزه اش میزند . بعد با عجله بطرف میزش رفته دوسیه ای را باز میکند . نگاهی به آن انداخته و زنگ روی میز را باقهر میفشارد . صدای ممتد زنگ در فضای اتاق می پیچد که به اثر آن پاسبان با عجله داخل شده و با احترام می استند .

پاسبان – بلی صاحب ؟

زندانبان – تنبلی شماره هیچوقت نمی بخشم . برو گمشو او دیوانه ره بیار .

پاسبان – اشرف خانه ؟

زندانبان – بلی . اشرف خانه ، اشرف خانه . (پاسبان برون میشود . زندانبان از زیادت ناراحتی دست بدست میکوبد و با خود بلند بلند میگوید) : هیچ چیز سر ازیها تاثیر نداره . بیدارخوی ، قین و فانه ، حنا تیل داغ . هیچ نمی ترسن . وطن میگن و جان میتن دیوانه ها . اگه امروز اشرف خان گپ نزنه قومندان مره خات کشت . مابین دو سنگ گیر ماندیم . از یکطرف فشار انگریز ها از دگه طرف خشم قومندان روزگار مه سیاه ساخته .

(اشرف خان با لباس مندرس ، سروصورت زخمی و زنجیرو نولانه در حالیکه شعله های خشم و نفرت از چشمانش میبارد داخل میشود . پاسبان به اشاره ای دست زندانبان خارج میشود)

زندانبان – اشرف خان ! ای وضع و حالته بیبی . هیچ بخود رحم نداری . تاریکی های زندان آخر کورت خات کد .

اشرف خان – تاریکی های زندان بمه درس پایداری میده . ای چشم ها ممکن کور شوه مگر بینایی ضمیر مه شماره میتراسانه . ضمیرم آتش صد کوره اس – پاک سوزد کاخ استبداد تان .

زندانبان – زیانت بری شعر گفتن خوب زبانه میکشه . یک کمی اوره بمرام ما هم بچرخان . امروز باید گپ بزنی .

اشرف خان – ای زبان جز بری گفتن حرف حق و آزادی به هیچ مرام دگی نمی چرخه .

زندانبان – آزادی چیس ؟ امیر صاحب بری رفاه و آسایش مردم شب و روز زحمت میکشه و ای شما استین که آزادی ره از بین می برین .

اشرف خان – امیر شما مطابق دستور انگریز ها و بمیل آنها زحمت میکشه . رفاه و آسایش بری مردم زندان و تیر باران اس ؟

مردمی که از ترس دستگاه جبار امیر شو خو به چشم شان راه نداره . تو باید ایره بفامی که دره های ای وطن پُر از شیر اس او شیرمردانی که سر بکف بری آزادی و استقلال ای مملکت با بادار های تان می جنگن .

زندانبان – خو دیدی . اصلاً شما چی میخاین ؟

اشرف خان – تو بیچاره هنوز نمی فامی ما چی میخایم . یگانه آرزوی ما کسب استقلال اس و آزادی کشور . ارباب شما انگریز ها باید بفامه که ای کندو عسل پُر از زنبور اس .

زندانبان – برتانیای کبیر آرزو داره کشور های فقیر و نادار و خرد و ریزه ره زیر حمایه پدران خود بگیره و احتیاج شان رفه کنه . و اونهاره نمیکذاره که خرس و گرگ بخوره .

اشرف خان – کشوری که ده مستعمراتش افتو غروب نمی کنه باید متوجه آسیا مخصوصاً افغانستان باشه . وطن بیگانه سوز ما گور هر متجاوز خات بود . انگریز به هیچوجه نمی تانه تجاوز مستقیم خوده ده لابلای کلمات و فریب کاری بیوشانه . ما یکروز بزور بازوی بچه های ای وطن آزاد میشیم و بری دگه کشور های محکوم مثال و انگیزه ای رهایی . و ای دایه مهربانتر از مادر دگه جرات کج نگاه کد نه به ای خاک نخات داشت .

زندانبان – بسیار غافل استی و از قدرت بریتانیای کبیر و امیر بزرگ خبر نداری .

اشرف خان – بزرگی ده تفکر سالم اس و آزاد منشی نه ده زورگویی و غلامی . می فامی که از قدرت ما امیر و ارباب تو می ترسه .
اینه بی مره از ترس ده زنجیر و ذولانه بسته کد بین .
زندانبان – زیاد مغرور نباش . بالاخره گپ میزنی . تو هنوز روش ماره بری قابل ساختن ندیدی .
اشرف خان – رنج و زحمت ما ، شکنجه و عذاب ما یک لحظه اس مگر شرمساری و حقارت شما ابدی اس . مه هیچگونه ترس ندارم
چون زبون نیستم . تاریخ گواه خات بود .
زندانبان – تاریخ کدام اس ؟ تاریخه خو ما نوشته می کنیم .
اشرف خان – شما کتی تاریخ تان ده گور خات رفتین .
زندانبان – اشرف خان ! به خانواد بت رحم کو و دل بسوزان . اگه بفکر خود نیستی .
اشرف خان – ما ده راه آزادی از جان و مال و اولاد خود تیر استیم .
زندانبان – بلبل زبانی ره بس کو . فقط همکاری کو . توبه نامه بتی بخشیده میشی .
اشرف خان – او که زبون اس و وجدان مرده همکار دزد و قاتل میشه . مه به غیر از وطنپرستی و آزادی خایی گناهی ندارم که توبه
نامه بتم .
زندانبان – اگه گپ بزنی امیر صاحب و انگریز ها تره از نظر نجات انداخت .
اشرف خان – قسم بخون پاک شهیدان ای وطن -- به چشم و دست دشمن ای خاک ننگرم .
زندانبان – بسیار شاعری نکو . تنها بگو اندیوال هایت ده کجا استن و چی نام دارن . دگه آزاد استی .
اشرف خان – تو خودت بندی استی مره چتو آزاد کده میتانی . ای مردم همیشه اندیوال های مه استن و ده سراسر ای ملک بود و باش
دارن .
زندانبان – اوسانه ای سر مگسکه بان بگو ده مقابل انگریز ها کی جنگ می کنه ؟
اشرف خان – هر افغان که عشق به وطن و آزادی داره جنگ می کنه .
زندانبان – تا چی وخت ؟
اشرف خان – تا روز آزادی .
زندانبان – ای آرزو ره ده گور خات بردی و آزادی ره نجات دیدی .
اشرف خان – مه کتی خون خود ده سند آزادی وطن مهر می کنم . رنگ خون مه و هزار ها جانباز دگه رنگ بیرق ما خات شد .
زندانبان – کم کم مره عصبانی میسازی .
اشرف خان – آدم ضعیف و بی منطق عصبی میشه .
زندانبان – مه بی منطق استم ؟
اشرف خان -- اضافه به او جبون ، زبون و غلام بی همت .
زندانبان – دانته بسته کو بی پدر . خونته خات ریختاندم .
اشرف خان – از هر قطره خون مه صد ها مبارز دگه پیدا خات شد و شما دون همتان و تجاوزگرانه آرام نجات ماند . تاریخ گواه خات
بود .
زندانبان – شمشیر گواه خات بود که تره شقه شقه خات کد .
(زندانبان با عصبانیت چون دیوانه ها با شمشیر بجان اشرف خان بسته به زنجیر می افتد و ضربات متواتر به سینه ، شکم ، بازو ها
و هر کجای بدن آن مرد مبارز وارد میکند . فوران خون فرش اتاق را رنگین میسازد . در لحظات که اشرف خان نفس های آخر را
میکشد پاسبان با عجله و وارخطا داخل شده خبر میدهد که مبارزین بالاحصار را آتش زده اند و انگریز ها را کشته اند ... زندانبان به
سرعت و هراسان از صحنه فرار میکند و پاسبان به دنبال اش . اشرف خان با نجوا میگوید :

آ... ز... ا... د... ی

و بعد آنکه کلمه خود را میخواند جان میدهد و روح آن شهید منتظر روز آزادی میگردد .

(پرده)

به بهانه نودمین سالگرد استرداد استقلال میهن ویاد بود از جانبازان شهیر و گمنام .